

مناجات عارفان

جستاری در چیستی و گستره معرفت خدا (۱)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این درس شرحی بر مناجات عارفان امام سجاد علیه السلام است. علم حصولی، شناختی است که به واسطه مفاهیم حسی و عقلی و به وسیله مفهوم و صورت ذهنی به دست می‌آید، اما علم حصولی، معرفتی است که بدون واسطه مفهوم در ذهن مدرک حاضر می‌شود. علم حضوری دارای اقسامی است، همان‌گونه که شناخت حصولی و حضوری به آگاهانه و نیمه‌آگاهانه و ناآگاه تقسیم می‌شود. علم حضوری خطاناپذیر است. انسان به خدا و میثاق و بندگی او در بدو خلقت علم حضوری دارد. جلوه‌هایی از این‌گونه معرفت فطری انسان به خدای متعال در آیات قرآن و آموزه‌های دینی به چشم می‌خورد. این کلام شیوه‌های تحصیل ادراک آگاهانه به خدای متعال را بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: معرفت، علم حضوری، علم حصولی، معرفت فطری، مراتب شناخت.

در طلیعه مناجات عارفان، امام سجاده علیه السلام می فرماید: «الهی قَصْرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ ثَنَائِكَ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِكَ، وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ، وَأَنْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظَرِ إِلَى سُبْحَاتِ وَجْهِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ لِإِلْخُلُقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ»؛ خدایا، زبان‌ها از آنکه تو را آن‌سان که شایسته جلال و عظمت توست ثنا گویند ناتوان‌اند و عقل‌ها از درک کُنهِ جمال تو عاجزند و چشم‌ها از نگریستن به تجلیات جمالت درمانده‌اند و تو برای خلق راهی برای مقام معرفت خود قرار ندادی مگر به عجز از معرفت خودت. معرفت و شناخت خدا، محور مناجات عارفان را تشکیل می‌دهد و تکیه فراوانی بر آن شده است. از این رو لازم است به حقیقت معرفت خدا و مراتب آن و راه وصول به این مراتب برای انسان‌ها اشاره کنیم. ما برای فهم مضامین این مناجات شریف، ناچاریم به برخی از اصطلاحات و مسائل مطرح شده در علوم عقلی نگاهی داشته باشیم.

ارزش شناخت حسی

یکی از مسائلی که در علوم عقلی مطرح می‌شود، چگونگی پیدایش شناخت برای انسان است. البته بزرگان در باب تفاوت شناخت و معرفت با علم مباحثی مطرح کرده‌اند که جنبه لغوی دارد و در آن مباحث، معرفت و عرفان به یک معنا و هر دو مصدر یک فعل معرفی شده‌اند و معنای فارسی آن دو شناخت و شناسایی است که از نظر مفهوم با دانستن متفاوت است. از جمله ابزار شناخت، حواس پنج‌گانه، یعنی بینایی، شنوایی، لامسه، بویایی و چشایی است که به وسیله آنها اشیا و امور محسوس شناخته می‌شوند. برای نمونه، عمل دیدن با چشم انجام می‌پذیرد و بدین طریق

شناختی برای انسان حاصل می‌شود. در مورد دیدن، انسان تصور می‌کند که واقعیت محسوس و مبصر را می‌شناسد و محسوس همان طوری که هست برای انسان درک می‌گردد، در صورتی که تحقیقات علمی بیانگر این است که مشاهده و دیدن و شناختی که بدین وسیله برای انسان حاصل می‌شود با آنچه تصور می‌کند، متفاوت است. تحقیقات علمی ثابت کرده است هنگام دیدن، بین ما و جسم خارجی، شعاع نوری وجود دارد که به وسیله آن، عکس و اثری از آن جسم خارجی در نقطه‌ای از چشم ما به وجود می‌آید و آن‌گاه آن عکس به وسیله عصب خاصی به مغز ما منتقل می‌شود و مغز چیزی را درک می‌کند و عمل دیدن محقق می‌شود. پس با یک سری فعل و انفعالاتی که در چشم و مغز ما به وجود می‌آید، درک و شناختی به نام دیدن برایمان پدید می‌آید. ما هیچ چیز را آن‌سان که در جای خود قرار دارد نمی‌بینیم، بلکه هر چیزی را در درون چشم و با اعصاب و مغزمان می‌بینیم و به وسیله تجربیاتی که با مشاهدات خود به دست آورده‌ایم، جایگاه اشیا و فاصله‌مان با آنها را حدس می‌زنیم؛ وگرنه چیزی را به درستی در جای خود تشخیص نمی‌دهیم و آنچه می‌بینیم صورتی است که در چشم و مغزمان پدید آمده است. آن‌گاه در مباحث معرفت‌شناسی در زمینه ادراکات حسی، نسبت این صورت با خارج و میزان مطابقت آن صورت با شیء خارجی بررسی شده است. شناختی که با گوش و سایر قوای حسی و با سازوکار خاص خود به وجود می‌آید نیز بر همین سیاق است.

ما هر چیزی را با رنگ خاصی می‌بینیم و تصور می‌کنیم که رنگ دارای حقیقت و واقعیت خارجی و عینی است، در صورتی که در تجربه‌های علمی دست‌کم یک تئوری مطرح شده که رنگ، وجود خارجی ندارد و

با چشم مشاهده می‌کنیم و یا صدهایی که می‌شنویم. اما تصورات خیالی همان تصورات حسی هستند که قوه خیال هم‌زمان با پیدایششان در نفس از آنها عکس‌برداری می‌کند، نظیر به یاد آوردن منظره‌ای که در گذشته مشاهده کرده‌ایم. آن‌گاه ما در فرایند شناخت، از آن تصورات حسی و خیالی که مفاهیم جزئی هستند و مفهوم جزئی بر بیش از یک مصداق انطباق‌پذیر نمی‌باشد، مفاهیم ماهوی و کلی را انتزاع می‌کنیم؛ نظیر مفهوم سیاهی و سفیدی که هر یک انطباق‌پذیر بر بیش از یک مصداق‌اند. به این مفاهیم، مفاهیم عقلی نیز گفته می‌شود؛ چون قوه‌ای که این مفاهیم دارای وصف کلیت را درک می‌کند، «قوه عقل» است.

تفاوت مفاهیم منطقی و فلسفی با مفاهیم ماهوی

برای تحلیل و بازشناسی دستگاه شناخت و ادراک، تحقیقات دامنه‌داری در رشته‌های مختلف روان‌شناسی، از جمله فیزیک، روان‌شناسی ادراک و به کمک ابزارهای علمی و استفاده از پیشرفت‌های علمی فیزیک انجام پذیرفته و در این زمینه تئوری‌های گوناگونی ارائه شده است. افزون بر مفاهیمی که بیان شد، «مفاهیم منطقی و فلسفی» نیز وجود دارند که از هستی اشیا حکایت می‌کنند، برخلاف مفاهیم ماهوی که درباره چیستی اشیا هستند. با این تفاوت که مفاهیم منطقی صفت وجودهای ذهنی، یعنی مفاهیم بوده، از هستی آنها حکایت می‌کنند؛ نظیر ذاتی، عرضی، موضوع و محمول. از این رو، مفهوم «انسان» در ذهن به کلی و جزئی و ذاتی و مانند آنها متصف می‌شود، اما به لحاظ وجود خارجی به هیچ‌یک از این اوصاف قابل اتصاف نیست. اما مفاهیم فلسفی صفت وجود خارجی، یعنی وجود خارج از ذهن هستند و از چگونگی هستی اشیا خارجی حکایت می‌کنند؛

آنچه را رنگ می‌نامیم، حاصل امواج گوناگونی است که وقتی بر اعصاب چشممان اثر می‌گذارند، اشیا را به شکل‌ها و رنگ‌های گوناگونی می‌بینیم، وگرنه در خارج، چیزی به نام رنگ وجود ندارد. اگر رنگ، وجود خارجی نداشته باشد، آگاهی ما از واقعیت‌های خارجی محدود می‌شود یا اگر رنگ‌ها را به گونه دیگری مشاهده می‌کردیم، ارتباط ما با واقعیت‌های خارجی با ارتباطی که اکنون داریم، متفاوت می‌شد و اشیا خارجی را به گونه دیگری می‌دیدیم. چنان‌که ثابت شده که برخی از حیوانات همه اشیا را به رنگ خاکستری می‌بینند. پس برخلاف آنچه ما تصور می‌کنیم که حقیقت اشیا را با چشممان می‌بینیم، آنچه می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم با آنچه حقیقت و واقعیت دارد، متفاوت است و با چند واسطه، این دیدن و مشاهده برای ما محقق می‌شود.

افزون بر اینکه ادراک حسی با واقعیت خارجی محسوس فاصله دارد، پس از آنکه صورت‌های ذهنی مدرکات حسی در ذهن ما نقش بستند و ثابت ماندند، صورت خیالی آنها در ذهن ما پدید می‌آید. البته خیالی به معنایی که در معقول مصطلح رایج است، نه به معنای موهوم. ادراک و صورت خیالی، درکی است که بی‌واسطه از خارج به دست نمی‌آید، بلکه پس از ادراک حسی و فعل و انفعالاتی که در آن پدید می‌آید، به اثری که از آن ادراک در ذهنمان باقی می‌ماند و ما آن را به خاطر می‌آوریم، صورت خیالی گفته می‌شود، نظیر آنکه در گذشته، ما در مجلسی حضور یافته‌ایم و خاطره‌ای از آن در ذهنمان باقی مانده، و ما بدون آنکه دوباره آن مجلس را درک کنیم، صورت خیالی آن را در ذهنمان حاضر می‌کنیم. به عبارت دیگر، تصورات و صورت‌های حسی، تصوراتی هستند که بر اثر ارتباط اندام‌های حسی با واقعیت‌های مادی حاصل می‌شود؛ نظیر منظره‌هایی که

نظیر علت، معلول، ضرورت و وحدت که مفاهیم فلسفی‌اند و دربارهٔ چگونگی هستی‌اشیای خارجی هستند. ازباب مثال، «آتش خارجی، علت حرارت خارجی است» (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۳۶-۳۷). فلاسفه دربارهٔ اینکه مفهومی چون مفهوم علت یا معلول یا خلق کردن چگونه به دست آمده، در طول تاریخ چند هزار سالهٔ فلسفه، بحث‌های گوناگونی کرده‌اند و هنوز به نتیجهٔ روشن و قطعی و اثبات‌شدنی دست نیافته‌اند.

اقسام شناخت (علم حصولی و حضوری)

به شناختی که با مفاهیم حسی (که گفتیم حقیقت واقعیت خارجی را به ما نشان نمی‌دهند) و مفاهیم عقلی (که با سازوکار پیچیده‌ای تحقق می‌یابند) حاصل می‌شود، به تعبیر دیگر شناختی که با واسطهٔ مفهوم و صورت ذهنی به دست می‌آید، شناخت و علم حصولی گفته می‌شود و در مقابل آن، علم حضوری معرفتی بدون واسطهٔ مفهوم و صورت ذهنی است و در این معرفت، واقعیت و وجود معلوم نزد درک‌کننده حاضر است. برای مثال وقتی انسان تشنه است یا دندان‌ش درد می‌کند، حقیقت درد و تشنگی را قوای ادراکی نفس درک و شهود می‌کند و بدان علم حضوری دارد و این درک به واسطهٔ صورت ذهنی برای او حاصل نشده است. برخی از فلاسفه بر آن‌اند که علم حضوری یکی بیش نیست و آن علم انسان به نفس خویش است و بر این اساس انسان، تنها نفس خود را با علم حضوری درک می‌کند و علم او به سایر امور حصولی است. اما اغلب فلاسفهٔ اسلامی و غیراسلامی شش قسم برای علم حضوری برشمرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. معرفت به خود؛ هرکسی به خودش معرفت دارد و این معرفت به معنای یافتن وجود خویش است؛

۲. معرفت به قوای خود؛ چه قوای ادراکی، نظیر نیروی تفکر و تخیل و چه قوای تحریکی، نظیر نیروی به‌کارگیرندهٔ اعضا و جوارح؛ به همین دلیل است که هیچ‌گاه انسان در به‌کارگیری آنها اشتباه نمی‌کند. برای مثال به‌جای آنکه دربارهٔ چیزی بیندیشد، به انجام حرکات بدنی نمی‌پردازد و بالعکس؛

۳. معرفت به حالت نفسانی، یعنی عواطف و احساسات خود؛ نظیر محبت، غم، عشق، ترس و شادی. این قسم را «انفعالات نفسانی» نیز نامیده‌اند؛

۴. معرفت به افعال بی‌واسطه یا جوانحی نفس خود؛ نظیر اراده، حکم، تفکر و توجه؛

۵. معرفت به خود مفاهیم و صورت‌های ذهنی که اشیا را با آنها می‌شناسیم. معرفت انسان به صورت‌ها و مفاهیم ذهنی به وسیلهٔ صورت و مفهوم ذهنی دیگری نیست، بلکه آنها بدون واسطه و با علم حضوری درک می‌شوند؛

۶. معرفت به خداوند متعال (همان، ص ۲۶-۲۷)؛ البته بین فلاسفه در تعلق علم حضوری به خداوند اختلاف است. اما سایر اقسام علم حضوری دست‌کم مورد اتفاق فلاسفهٔ اسلامی است.

مراتب شناخت (آگاهانه، نیمه‌آگاهانه و ناآگاهانه)

تقسیم دیگری که در دستگاه شناخت انجام شده، دربارهٔ مراتب آگاهی و معرفت است. در این تقسیم، علم حصولی و علم حضوری هر دو به آگاهانه، نیمه‌آگاهانه و ناآگاهانه تقسیم می‌شوند.

۱. شناخت آگاهانه آنجاست که به چیزی علم داریم و به این علم داشتن نیز توجه می‌کنیم. برای مثال، هنگامی که با توجه، مشغول قرائت سورهٔ حمد هستیم، علم ما به آن، آگاهانه و از نوع علم حصولی است و

آگاهی جدیدی برای انسان به وجود نیامده، بلکه انسان متوجه چیزی می‌شود که از پیش می‌دانسته و مدتی غبار فراموشی بر آن افکنده شده بود.

علم حضوری پیشین انسان به خدا و میثاق بندگی با او

در علم حضوری نیز چنین حالتی برای انسان رخ می‌دهد و از جمله برخی از آیات و روایات از علم حضوری پیشین انسان به خداوند خبر می‌دهند که در شرایط عادی، ناآگاهانه است و هنگامی که توجه انسان از همه جا بریده شود و تنها به خداوند متعال تمرکز یابد، به وضعیت آگاهانه درمی‌آید. مانند کسانی که بر اثر تلاش زیاد در راه بندگی خداوند حضور و وجود خداوند را روشن‌تر و آگاهانه‌تر از هر چیز دیگر درک می‌کنند.

در گذشته، درک بعضی از مضامین آن آیات و روایات برای انسان‌ها دشوار بود، ولی به برکت پیشرفتی که در علوم عقلی و تجربی حاصل آمده، تا حدودی فهم آنها برای ما میسر شده است. خداوند در کلام خود از عالم میثاق و عالم ذر خبر می‌دهد که همه انسان‌ها حضور و وجود خداوند را درک کرده‌اند و با او میثاق بندگی بسته‌اند و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۲-۱۷۳)؛ هنگامی که پروردگارت از پشت آدمی‌زادگان، فرزندان‌شان را برآورد و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، شهادت دادیم. [و خدا این کار را انجام داد] تا روز قیامت نگویید که ما از این مطلب غافل بودیم، یا نگویید که پدران ما

زمانی که وجود خود را می‌یابیم و به این یافتن توجه داریم، شناخت ما از خودمان حضوری و با این حال آگاهانه است.

۲. شناخت نیمه‌آگاهانه نیز آنجاست که به چیزی علم داریم، ولی به این علم توجه نمی‌کنیم و به محض اینکه به ما توجه دهند، به آنچه می‌شناختیم توجه آگاهانه پیدا خواهیم کرد. برای مثال، وقتی مشغول مطالعه هستیم، چه بسا صدای زنگ خانه را که کاملاً با آن صدا آشنا هستیم، نشنویم؛ ولی به محض آنکه کسی روی شانه ما بزند و ما را متوجه کند، به صدای زنگ، توجه آگاهانه پیدا خواهیم کرد. همچنان‌که همه ما به وجود خودمان علم حضوری داریم، ولی زمانی که مشغول انجام کاری هستیم از این علم غافل می‌شویم، اما به محض آنکه کسی یا چیزی به ما توجه دهد، به علم خود توجه تفصیلی و آگاهانه پیدا می‌کنیم.

۳. شناخت ناآگاهانه نیز جایی است که علم به چیزی داریم، ولی افزون بر آنکه به آن توجه نداریم، چنان‌هم نیست که به محض آنکه به ما توجه دهند، به آنچه می‌شناسیم توجه آگاهانه پیدا کنیم. برای مثال، دوستی که سال‌ها پیش با او هم‌کلاس بوده‌ایم، اکنون که او را دوباره می‌بینیم با آنکه اسمش را می‌دانستیم، ولی هرچه تلاش می‌کنیم نام او را به یاد نمی‌آوریم، هرچند با دیدنش توجه ما جلب او و نامش شده است. چه بسا بعد از مدتی و با قرار گرفتن در فضایی آرام، نام او را به یاد آوریم. اینجا شناخت جدیدی پیدا نمی‌کنیم، بلکه آنچه را از پیش می‌دانستیم به یاد می‌آوریم (فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۸۱-۸۲). گویی آنچه انسان می‌دانسته در گوشه‌ای از ذهنش پنهان شده و پرده‌ای بر آن افتاده، و آن‌گاه در شرایط خاصی، عاملی آن پرده را کنار می‌نهد و آگاهی و معرفت پیشین او را آشکار می‌سازد. در این صورت،

پیش از این شرک ورزیدند و ما نسلی بودیم از پس ایشان [و دنباله‌رو آنان] پس آیا ما را به خاطر کارهای باطل‌گرایان هلاک می‌سازی؟

این دو آیه از آیات مشکل قرآن از نظر تفسیر است و مفسران در مقام توضیح جمله جمله این دو آیه و ارتباط مطالب آنها با هم و بیان لبّ معنای آنها، اختلاف نظرهایی دارند. سؤال‌های زیادی درباره همه جملات این دو آیه مطرح شده، تا آنجا که برخی گفته‌اند که این دو آیه از آیات متشابه است و ما از آنها چیزی سر در نمی‌آوریم و باید علم به آن را به اهلش واگذاریم. ولی انصاف باید داد که گرچه در نکته‌های دقیقی از این آیات، ابهاماتی وجود دارد و درحقیقت این آیات از متشابهات نیز هست، اما چنین نیست که از آیات متشابه هیچ چیز نتوان استفاده کرد و به هیچ وجه نتوان از آنها رفع تشابه کرد. با دقت در دو آیه، یک مطلب با کمال وضوح روشن است. اگر اشکالی هست، در کیفیت پذیرفتن این مطلب است؛ یعنی اشکال در واقع از ماست نه از مفاد آیه. آیه به روشنی دلالت می‌کند که خدا با فرد فرد انسان‌ها، یک رویارویی داشته و به آنها گفته است آیا من خدای شما نیستم؟ و آنها گفته‌اند: آری، تویی خدای ما و این رویارویی با تک تک انسان‌ها موجب شده است که عذری برای مشرک‌ها وجود نداشته باشد که بتوانند بگویند از این توحید و یگانه‌پرستی غافل بودیم و دنباله‌روی از پدران موجب این شد که مشرک شویم و گناه ما به گردن پدران ماست و ما مسئول نیستیم. در اینکه آیه می‌خواهد چنین مطلبی را افاده کند، شکی نیست. ابهام‌ها در این است که ما خودمان چنین چیزی را سراغ نداریم که با خدا رویارو شده باشیم و او به ما فرموده باشد که آیا من پروردگار شما نیستم و ما بگوییم بله. چون چنین چیزی را خودمان به یاد نمی‌آوریم و سراغ نداریم، مشکل است مفاد چنین

آیه‌ای را بپذیریم؛ وگرنه در اینکه آیه چنین مطلبی را افاده می‌کند، جای شکی نیست.

البته در اینجا سؤال‌هایی مطرح است، از قبیل اینکه میثاق و شهادت به ربوبیت خداوند در چه عالمی و چه شرایطی واقع شده است؟ آیا دسته‌جمعی بوده یا تک‌تک؟ اما در اصل مفاد آیه، جای ابهامی وجود ندارد. آیا این مطلب پذیرفتنی است که بدون استثنا، هر انسانی با خدا مواجه شده و چنین مکالمه‌ای بین او و خدا تحقق یافته است؟ هر معنایی برای این مکالمه و مواجهه تصور شود، به هر حال، این سخن غایبانه و پشت پرده نیست که کسی صدایی از جایی بلند کند و بپرسد آیا من فلانی نیستم؟ شما هم بگویید: چرا فلانی هستی. این ارزشی ندارد، بلکه باید به گونه‌ای باشد که خطاپذیر و اشتباه‌شدنی نباشد؛ وگرنه عذر برای شما باقی می‌ماند. برای مثال، اگر شیطان فریاد بزند که من خدای شما نیستم؟ و کسی خیال کند این سخن خداست و بگوید چرا؛ این خطاپذیر است؛ یعنی صرف اینکه صدایی به گوش برسد، دلیل آن نیست که گوینده فلان کس است. موقعی این مکالمه قطع عذر می‌کند و دیگر جایی برای اشتباه در تطبیق باقی نمی‌گذارد که شما طرف را ببینید و بشناسید. پس مدعای آیه این است که مکالمه‌ای بین خدا و انسان تحقق یافته که عذری برای خطا در تطبیق باقی نگذاشته است. انسان در قیامت هرگونه عذری به پیشگاه خدا بیاورد که من به این علت تو را نشناختم و نپرستیدم، مقبول نیست. مدعای آیه این است که هر انسانی، یک رویارویی با خدا دارد که براساس آن می‌توان گفت خدا می‌گوید که آیا من پروردگار تو نیستم؟ او هم می‌گوید چرا (مصباح، ۱۳۶۷، ص ۳۸-۳۹).

چگونه وقتی نه ما عالم ذر را به یاد می‌آوریم که در آن، براساس برخی روایات (ر.ک: کلینی، ۱۳۷۷ق، ج ۲،

حضور و شهود قلبی حاصل نمی‌شود و به دلیل اشتغال ما به امور دنیوی، آن علم حضوری در ساحت ناآگاهانه روح ما پنهان شده است و گرچه ما اکنون علم حضوری آگاهانه به آن شهادت و میثاق نداریم، اما پرتوی از آن علم حضوری و شهود ناآگاهانه را به صورت تمایل فطری در خود به سوی خداوند می‌یابیم. به دلیل وجود میل فطری به ربوبیت الهی است که در هنگام خطر و گرفتاری به یاد خداوند می‌افتیم و به او توسل می‌جوییم. در حدیث آمده است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: دلیل وجود خداوند چیست؟ حضرت فرمودند: «هَلْ رَكِبْتَ فِي الْبَحْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ عَصَفَتْ بِكُمْ الرِّيحُ حَتَّى خَفْتُمُ الْغَرَقَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ انْقَطَعَ رَجَاؤُكَ مِنَ الْمَرْكَبِ وَالْمَلَا حِينَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ تَتَّبِعُكَ نَفْسُكَ أَنْ تَمَّ مَنْ يَنْجِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنَّ ذَلِكَ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى» (مازندرانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۷)؛ آیا سوار کشتی شده‌ای؟ گفت: آری. حضرت فرمود: آیا امواج دریا، شما را فرا نگرفت آن‌سان که از غرق شدن ترسیدید؟ گفت: آری. حضرت فرمود: آیا امید شما از کشتی و کشتی‌بانان قطع نشد؟ گفت: آری. حضرت فرمود: آیا در نفست خطور نکرد که کسی هست که تو را نجات می‌دهد؟ گفت: آری. فرمود: آن‌کس، همان خداوند متعال است.

حضرت آن شخص دهری را که منکر خداوند بود، به تمایل فطری‌اش به خداوند توجه دادند که در شرایط عادی مورد غفلت و فراموشی قرار می‌گیرد و در شرایط سخت و بحرانی غبار فراموشی از آن زدوده می‌شود و در نتیجه، انسان حضور خداوند را درک می‌کند. آیات فراوانی نیز در قرآن هست که مضمونشان این است که انسان وقتی گرفتار سختی‌ها می‌شود به سراغ خداوند می‌رود؛ از جمله آیه «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا

ص ۸، ح ۱) به صورت موجوداتی ریز حضور داشته‌ایم و نه میثاق بندگی خدا و شهادت بدان را به یاد می‌آوریم و نه ظرف زمانی و مکانی چنان شهادت و میثاقی را، سخن از رویارویی انسان با خدا و میثاق با او مطرح می‌شود. تازه خداوند می‌فرماید که ما از شما میثاق گرفتیم و شما را به شهادت طلبیدیم تا در قیامت ادعا نکنید که ما از بندگی خدا غافل شدیم و راهی برای شناخت خدا نیافتیم.

جلوه‌های معرفت فطری انسان‌ها به خدا در قرآن و روایات

برای رفع ابهامات و سؤالاتی که در برابر این آیات وجود دارد، مفسران و متکلمان و اهل حدیث هم درباره این آیات و هم روایات همسوبا آنها، مباحث گوناگونی ارائه داده‌اند و نوعاً نتوانستند پاسخ مناسبی برای ابهامات و سؤالاتی چون این سؤال که آن شهادت چه فایده‌ای دارد و ویژگی‌های عالمی که شهادت در آن انجام گرفته چیست و نیز سؤال درباره اینکه چرا ما آن را به یاد نمی‌آوریم، پیدا کنند. به نظر می‌رسد، بهترین راه حل ابهامات این است که از آیه شریفه به روشنی به دست می‌آید که هر انسان، نوعی معرفت به خدای یگانه دارد که می‌توان از کیفیت حصول آن به این صورت تعبیر کرد که خدا به آنان فرمود: «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و آنها پاسخ دادند: «بَلَى شَهِدْنَا»، و این گفت‌وگو به گونه‌ای واقع شده که جای عذر و ادعای خطا در تطبیق باقی نگذاشته است. از این رو، انسان در روز قیامت نمی‌تواند بگوید که با ربوبیت الهی آشنا نبوده است، یا نمی‌تواند پیروی از پدران و پیشینیان را بهانه شرک و کج‌روی قرار دهد. به نظر می‌رسد که چنین مکالمه حضوری و عذربراندازی که خطای در تطبیق را هم نفی می‌کند، جز با علم

و ادراک ناآگاهانه به معرفتی آگاهانه تبدیل شود. بنابراین وقتی سؤال می‌شود که ما به یاد نمی‌آوریم که خداوند از ما بر ربوبیت خویش میثاق و پیمان گرفته، پاسخ این است که ما بسیاری از معرفت‌های پیشین خود را به یاد نمی‌آوریم و عوامل خاص اختیاری یا اضطراری، آن معرفت‌ها را به یاد ما می‌آورند.

راه‌های تحصیل ادراک آگاهانه و توجه به خداوند

شایسته است انسان با اختیار و در شرایط عادی، توفیق به یادسپاری معرفت حضوری به ربوبیت الهی را به دست آورد و آن معرفت ناآگاهانه را به معرفتی آگاهانه مبدل سازد. اکنون پرسش آن است که چگونه انسان می‌تواند آن ادراک ناآگاهانه را به ادراکی آگاهانه مبدل گرداند؟ پاسخ این است که برای این منظور، دو راه پیش روی ماست. راه اول استفاده از براهین و استدلال‌ات عقلی، نظیر برهان نظم و برهان صدیقین است. وقتی به وسیله استدلال عقلی، وجود خداوند و ربوبیت و سایر صفات الهی ثابت شد، انسان به آفریدگار هستی عالم می‌گردد. اما این براهین چیزی فراتر از مفاهیم ذهنی در اختیار انسان نمی‌نهند و از طریق آنها انسان به ادراکی غایبانه از خداوند دست می‌یابد؛ نظیر آنکه برای ما ثابت شود که اکنون کسی در خیابان راه می‌رود که علم حصولی حاصل از آن با مشاهده عینی او متفاوت است. وقتی انسان با برهان و استدلال پی ببرد که خدایی هست که او را روزی می‌دهد، اما ارتباطی با او برقرار نکند و درکی حضوری از او نداشته باشد، نمی‌تواند نیاز فطری خود به خداوند را تأمین سازد.

راه دوم این است که انسان به گونه‌ای با خداوند ارتباط برقرار کند که گویی او را می‌بیند و با همه وجود، او را درک می‌کند. البته این ارتباط و شهود و ادراک

لِجَنِّهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُورَهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ صُورٍ مِّسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲﴾ (یونس: ۱۲)؛ و چون آدمی را گزندی فرا رسد ما را بخواند به پهلو خفته، یا نشسته، یا ایستاده. پس همین‌که گزند وی از او برداریم چنان برود که گویی هرگز ما را برای گزندی که به وی رسیده بود نخوانده است. این چنین برای گزاف‌کاران کارهایی که می‌کردند آرایش یافته است.

در آیات دیگر می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يَسِيرُكُمْ فِي الْأُبْرِي وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحْبِطُوا بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُمُ الدِّينَ لَئِن لَّمْ يُجِيبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ...﴾ (یونس: ۲۲-۲۳)؛ اوست که شما را در خشکی و دریا می‌برد، تا آن‌گاه که در کشتی‌ها باشید و آنها با بادی خوش ایشان را ببرند و آنان بدان شادمان شوند، ناگاه بادی تند و سهمگین بر آنها وزیدن گیرد و موج از هرسو بدیشان رسد و چنان دانند که فراگرفته شده و به هلاکت افتاده‌اند، خدای را درحالی که دین را ویژه او دانند [باخلاص] بخوانند که اگر ما را از این [بلا و ورطه هلاکت] براهانی هرآینه از سپاسگزاران باشیم و چون ایشان را برهاند، آن‌گاه در زمین به ناحق ستم و سرکشی می‌کنند.

پس میل فطری به خداوند و نهفته در باطن انسان که وقتی دست او از اسباب مادی کوتاه شود، رخ می‌نمایند، ناشی از شهود و علم حضوری ناآگاهانه به خداوند است. البته این علم حضوری در بندگان خاص خداوند همواره به صورت آگاهانه وجود دارد و آنها همیشه حضور او را درک می‌کنند. آن‌گاه تلاش پیامبران و اولیای خدا و برنامه‌های تربیتی آنها برای آن بوده که این معرفت

آنان در سایه عبادت خالصانه خداوند فراهم آوردند. آن‌گاه در پرتو آن عرفان ناب، همه چیز در برابر عظمت و شکوه الهی رنگ می‌بازد و بی اعتبار می‌شود. البته عرفان چون هر کالای کمیاب و ارزشمندی، بدل و نمونه‌های تقلبی فراوانی از آن عرضه می‌شود. کوزه سفالی، جنس تقلبی ندارد، چون کوزه کالایی کم ارزش است و ماده آن که گل است نیز فراوان یافت می‌شود و فاقد ارزش است و از این جهت کسی درصدد برنمی‌آید که جنس تقلبی آن را عرضه کند. اما طلا و مروارید چون ارزشمند و گران‌قیمت است، نمونه‌های تقلبی فراوان از آن عرضه می‌شود و غالباً برای کالاهای قیمتی و کمیاب، جنس‌های بدلی و تقلبی، بیشتر از جنس‌های اصلی است. عرفان ناب علوی بسیار کمیاب و ارزشمند است، اما عرفان‌های کاذب و قلابی در گوشه گوشه جهان، فراوان عرضه می‌شود. عده‌ای به دلیل افزایش گرایش مردم و بخصوص جوانان به عرفان، پیوسته درصدد ارائه معجونی از آداب و رسوم انحرافی به نام عرفان برمی‌آیند و فرقه‌های مختلف برای به دام کشیدن مردم، عرفان‌های گوناگون با اسم‌های متنوعی عرضه می‌کنند که همه آنها باعث انحراف و فساد جامعه می‌شوند. ما اگر درصدد شناخت عرفان ناب علوی هستیم، باید آن را در لابه‌لای دعاها و مناجات‌ها و از جمله مناجات عارفین جست‌وجو کنیم.

به حمدالله و به برکت انقلاب اسلامی، امروزه عرفان متقاضی و طالب فراوانی دارد و به دلیل این تقاضای زیاد و رو به رشد و عرضه نشدن عرفان ناب و اصیل، عرفان‌های کاذب و قلابی فراوانی در جامعه عرضه می‌شود. ما باید باور کنیم که حقیقت محض و معارف اصیل و ناب در دستگاه اهل بیت علیهم‌السلام یافت می‌شود و جای دیگر خبری نیست. آنچه دیگران عرضه می‌کنند یا

حضوری که در پرتو آن به دست می‌آید، دارای مراتب است و عالی‌ترین مرتبه آن برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاصل شد که فرمودند: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» (مجلسی، بی تا، ج ۴۶، ص ۱۳۵)؛ (اگر پرده برداشته شود بر یقین من افزوده نمی‌شود). فاصله آنچه ما درباره خدا می‌دانیم با آنچه آن حضرت از خداوند می‌دانست و درک می‌کرد، از زمین تا آسمان است. افراد مؤمن معمولی نیز گاهی چنان غرق در عبادت خدا می‌شوند که گویا او را نزد خود حاضر می‌یابند و رودررو با او سخن می‌گویند و در آن حال، خود را نیز فراموش می‌کنند. این حال به ندرت برای افراد عادی رخ می‌دهد، اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام همواره چنین حالی داشتند و پیوسته خداوند را مشاهده می‌کردند؛ چنان‌که خود فرمودند: «مَا كُنْتُ عَبْدٌ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» (صدوق، ۱۳۵۷، ص ۱۰۹)؛ من خدایی را که نبینم پرستش نمی‌کنم.

پس فاصله ما با شخصیتی چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار زیاد است و پیروان و شیعیان راستین آن حضرت با سعی و تلاش و پیمودن راه ایشان می‌توانند به بخش اندکی از مراتب و درجات معنوی و بی‌نهایت آن حضرت نائل شوند. البته برخی ادعای دوستی ایشان را دارند، اما نه تنها در مسیر آن حضرت حرکت نمی‌کنند، بلکه روزبه‌روز بر انحراف و انحطاط آنها افزوده می‌شود و پرده‌های حجاب و تاریکی بیشتری بر قلبشان سایه می‌افکند. در مراحل آغازین زندگی قلبشان تاحدی پاک و باصفاست، اما پس از آن بر اثر گناهایی که پیوسته مرتکب می‌شوند، قلبشان تاریک‌تر می‌گردد و از حق دورتر می‌شوند؛ آن‌سان که گاهی برگشت به حق برای آنان بسیار دشوار می‌گردد. اگر گفته می‌شود که اهل بیت علیهم‌السلام به عالی‌ترین مراتب معرفت حقیقی و عرفان خدا نائل گشتند، آن عرفان و شناخت و معرفت را

مخلوطی از معارف اهل بیت علیهم السلام و معارف انحرافی است که به صورت عرفان ناخالص عرضه می‌شود، نظیر طلایی که نیم آن طلا و نیم دیگر آن مس است؛ یا یک‌پارچه عاری از حقیقت و فاسد و نمایشگر راه شیطان است. پس جا دارد کسانی که طالب عرفان حقیقی الهی هستند به جست‌وجو در معارف بلند و از جمله مناجات‌های اهل بیت علیهم السلام بپردازند و از مضامین آنها کمال استفاده را ببرند تا از این گذر به معارف ناب الهی و عرفان اصیل علوی دست یابند.

منابع

حسین زاده، محمد (۱۳۸۳)، *درآمدی بر معرفت‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.

صدوق، محمدبن علی (۱۳۵۷)، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۶)، *درآمدی بر معرفت‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.

کلیبی، محمدبن یعقوب (۱۳۷۷ق)، *کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مازندرانی، ابن شهر آشوب (۱۴۱۰ق)، *مشابه القرآن*، قم، بیدار، مجلسی، محمدباقر (بی تا)، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیه.

مصباح، محمدتقی (۱۳۶۷)، *معارف قرآن (۲-۱)*، قم، مؤسسه در راه حق.